در اطلاق روایت اسحاق بن عمار توسط آیت‌الله سیستانی به وسیله قرائن داخلیه

اما در کتابی که منسوب به دفتر حاج آقای سیستانی است، کتاب «اسئلة حول رؤیة الهلال و أجوبتها» کار مهمتری کرده‌اند. یعنی تمام این اطلاقات را به وسیله قرینه داخلیه از دست استادشان گرفته‌اند. از نظر فقهی این خیلی مهم است که شما اطلاق یک حدیثی را بپذیری و بعد با قرائن لبیه بخواهی اطلاق را از دست او بگیری، با اینکه به وسیله قرائن داخلیه این کار را بکنی. در اسئله یک بحث خالص فقهی مطرح کرده‌اند و از قرینه داخلیه در خود روایت، اطلاق را از دست ایشان گرفته‌اند.

اتفاقا همین روایت اسحاق بن عمار را جلو انداخته‌اند. دو صحیحه آخری را جلو انداخته‌اند چون بیشتر می‌توانستند اطلاق را از دست ایشان بگیرند. من روایت را دوباره می‌خوانم:

«سألت أبا عبد اللّٰه(ع)عن هلال رمضان يغم علينا في تسع و عشرين من شعبان»؛ در بیست و نهم شعبان نمی‌توانیم هلال را ببینیم. «فقال: و لا تصمه إلا أن تراه»؛ اگر هلال را دیدی روزه بگیری و الّا نه. «فإن شهد أهل بلد آخر»؛ هر بلدی، «أنهم رأوه فاقضه»؛ روایت اطلاق دارد. کجا می‌گوید «اهل بلد مشارک او قریب»؟! خب این روایت که اطلاق دارد. شما از قرینه داخلیه این روایت چیزی به ذهنتان می‌آید که بتوانیم از آن قرینه داخلیه استفاده کنیم و اطلاق را از دست مرحوم آقای خوئی بگیریم؟!

شاگرد: اگر آسمان صاف باشد گاهی است که دیده نمی‌شود ولی در بلد دیگر دیده می‌شود. روایت این مورد جایی است که هوا ابری است و به‌خاطر ابر دیده نمی‌شود.

استاد: شما سراغ «فان» می‌روید. اینکه نمی‌تواند کاری بکند. «فان شهد اهل بلد».

ایشان در قرینه داخلیه زیر کلمه دیگری خط کشیده‌اند. زیر کلمه «یغم» خط کشیده‌اند. بعد هم سراغ لغت آن رفته‌اند. گفته‌اند ببینید سؤال از چیست. می‌گوید «یغم علینا»؛ ما در شهر هستیم و هوای ما صاف نیست. در شهر ما ابر است. غیم آمده است. خب غیم هست و نمی‌بینیم. حضرت فرمودند خب روزه نگیر. اگر بعداً اهل بلدی شهادت دادند؛ اهل بلد به چه معنا است؟ اول توضیحی می‌دهند که به نظرم نیازی به آن نیست. می‌گویند در اینجا مجاز است. حقیقت نیست. چون وقتی می‌گویند «اهلال یغم علینا»، این هلال که غیم نشده، و الّا باید روزه را بگیری. یعنی

«عن موضع الهلال». «یغمّ‌الهلال» یعنی مطلع آن. خب اصلاً به این نیازی نیست و روشن هم هست. یعنی نه اینکه میدانیم هلال هست و تنها غیم روی آن آمده است. چون غیم آمده نمیدانیم هلال هست یا نیست.

شاگرد: اشکال قطع موضوعی هم مطرح شده بود، چون این موضع هلال مطرح است، اگر نباشد هم دروقع هلال هست.

استاد: خب این را صاحب مراسلات هم قبول دارند. آقای تهرانی تأکید میکنند من که میگویم قطع موضوعی وصفی است، حتی اگر بگویند ابر هست هم من قبول دارم. غیم را همه قبول دارند.

آن چه که در اینجا مهم است این است: پس هوای صاف نبود. حال لسان همین روایت را عوض کنید. میگوییم «سالته عن هلال رمضان»؛ اما هستیم و هوای صاف؛ «لیس فی السماء علة و لا غیم»، «یغم علینا» نیست. «لایغم علینا هلال شهر رمضان فی تسع و عشرین من شعبان و لانراه». حضرت میفرمایند خب حال که ندیدید «لاتصم، ان شهد اهل بلد آخر...»، اگر به این صورت بود، میگفتیم هوا صاف بود و شما ندیدید، اهل بلد دیگر هلالی را دیدند که در شهر شما هنوز هلال نبود. میگوییم اطلاق دارد. اما این سائل چه میکند؟ میگوید من در شهری هستم که ابری است. حضرت مطابق شهری که ابر هست و نمیتواند ببیند، میفرمایند روزه نگیر و وظیفهای ندارد اما اهل بلدی که به جای غیم شما، آنها غیم ندانشتند و دیدند، باید قضا کنی. نه به جای بلدی که غیم ندانشتید ولی اگر آنها هم در شهر شما بودند قطعاً نمیدیدند و چون آن طرفتر هستند دیدند. ربطی به آنها که ندارد. کلمه «یغمّ» اطلاق بلد را کاملاً تقیید میکند. در اینجا بحث فقهی خوب و لطیفی مطرح شده است.

بنابراین بلد کاملاً ناظر به «یغم» است. خب حال «بلد» به چه معنا میشود؟ یعنی بلدی که این «یغمّ» شما را جبران میکند. قرار بود که شما ببینید، اما چرا ندیدید؟ چون غیم بود. همانطوری که اگر شما غیم ندانشتید هلال را میدیدید، بلدی که غیم ندانشت دید. آن اهل بلد برای شما کافی است. اما حال روایت را به جایی ببری که غیم دانشتید یا ندانشتید، قطعاً از نظر فنی در بلد شما هلال نبود؛ اگر شما غیم هم ندانشتید نمیدیدید، در اینجا بگویید روایت میگوید مانعی ندارد اگر شما غیم هم ندانشتید نمیدیدید، اهل بلد دیگر که پنج ساعت بعد که هلال برای آنها طلوع کرده، باید قضا کنید. این دلالتی ندارد.

پس ایشان با قرینه داخلیه «یغم» اطلاق را از دست ایشان میگیرند. از خود کلمه «یغم» در نفس حدیث، اطلاق را گرفتند.

شاگرد: ابرهایی که خیلی گستردهاند و عرض جغرافیایی زیادی را میگیرند؛ مثلاً ابری کل کشور را میگیرد، این روایت نسبت به این مورد هم اطلاق دارد. این نقض آقای سیستانی است.

استاد: اگر اطلاق داشته باشد شما باید «لایغم» را بردارید و همچنان روایت تام باشد. «عن هلال رمضان لایغم علینا فی تسع و عشرین، قال علیه‌السلام لاتصم الاّ ان تراه، فان شهد اهل بلد آخر انه راوه»، اگر روایت به این صورت بود اطلاقش خیلی خوب بود. یعنی ما هلال را ندیدیم ولی اهل بلد دیگر شهادت دادند، کافی است. خب میگویند شما ندیدید چون هنوز طالع نشده بود. برای آنها که دیدند طالع شده بود و شهادت آنها برای شما کافی است. اگر به این صورت بود این اطلاق خوب بود. اما در اینجا میگوید اگر هوا صاف بود که اصلاً نمی آمدند بپرسند، بلکه میدانستیم که نباید بگیریم، چون ابر است و شاید هلال در افق ما باشد، اهل بلد دیگر کافی است. هلال باید در افق تو باشد اما چون غیم است نمیبینی، بلد دیگری هست که غیم تو را جبران میکند. نه اینکه چون قطعاً هلال ندارد و اصلاً در بلد تو طالع نشده، بلدی که در پنج ساعت بعد است برای تو جبران کند. این روایت در صدد آن نیست. این اطلاق را خیلی خوب از دست ایشان در

می‌برند. این نکته‌ای است که به نظرم در مراسلات نبوده است. در مراسلات به پایان دیگری جلو رفته‌اند.

شاگرد: در ذهن آقای سیستانی، غیم کوچک نبوده که در ذهن ایشان بلد مجاور رفته است؟

استاد: اصلاً.

شاگرد: یعنی چون ذهن ایشان به این صورت است می‌گویند بلدهای قریب و مجاور.

استاد: لذا من با «لایغم» گفتم. ایشان می‌گویند «لا» بگذارید، دراین‌صورت می‌توانید اطلاق بگیرید؟! اطلاق «لا» با «یغم» تفاوت می‌کند ای نه؟ اگر «لا» گذاشتید و اطلاق روشن بود ما هم قبول داریم. اگر «لا» را برداشتید و «یغم» شد آن اطلاق صدمه می‌بیند. خواه این «غیم» گسترده باشد و خواه نباشد. تفاوتی نمی‌کند. چون جواب امام علیه‌السلام دارد جبران «یغم» می‌کند. یعنی شما هلال دارید ولی به‌خاطر غیم نمی‌بینید. حضرت هم می‌گویند شهر دیگری این را برای تو جبران می‌کند. یعنی هلالی که تو داشتی و به‌خاطر غیم ندیدی را بلد دیگر جبران می‌کند. نه هلالی که تو قطعاً ندا‌شتی؛ اگر غیم هم نبود آن را ندا‌شتی، این غیم را بلد دیگر برای تو جبران می‌کند. ایشان می‌فرمایند این اصلاً ربطی به آن ندارد.

شاگرد۲: پیش‌فرض ایشان این نیست که هلال را فرد می‌گیرند؟ گوای ما با این پیش‌فرض فردی داریم و آنها هم فردی دارند، روایت هم در مورد این فردی است که تو ندیدی. این خودش می‌تواند تفاوت کند.

استاد: ایشان روی مبنای خودشان هم لیلة القدر و هم هلال را نوعی می‌گیرند. راجع به لیلة القدر که تصریح می‌کنند که لیلة القدر نوعی است، نه شخصی.

شاگرد۲: این‌که هلال حالات است را عرض می‌کنم.

استاد: شما می‌گویید روی مبنای فرد واحد نیست. فرد واحد حالات دارد.

شاگرد۲: یک هلال بیشتر ندارید... .

استاد: ولی قطعاً برای بلد ما نیست. ببینیم روایت اینجا را می‌گیرد ای نه. در بلد ما «لایغم علیان»؛ هوا صاف است. از نظر نجومی هم می‌گوییم قطعاً هنوز اهلال هلال نشده است، حضرت می‌گویند خب روزه نگیر. اما اگر اهل بلد دیگری پنج ساعت بعد قطعاً هلال داشتند، شما قضا کنید. ایشان می‌گویند این روایت که این را نمی‌گوید. می‌گویید آن جایی که ابر بود و ندیدید؛ یعنی هلال را داشتید ولی ساتر بود، اما بلد دیگری که ساتر نداشتند برای تو جبران کردند. اما اگر بگوییم در بلد من هنوز هلال نبود، روایت می‌گوید «اهل بلد»! یعنی آنها که داشتند! خب این‌که اصلاً ربطی به آنها ندارد. شما برای روایتی که «یغم» می‌گوید از کجا می‌خواهید اطلاق درست کنید؟ چون حضرت می‌گویند «بلد»ی که «یغم» تو را جبران می‌کند و هلالی که تو داری را به تو نشان می‌دهد. نه هلالی که نداشتی را در پنج ساعت بعد بگوید.

شاگرد: اگر غیم در بالا غربیه باشد و در بلد شرقی که اتحاد افق ندارد هلال دیده شود، اطلاق این روایت شامل این فرض می‌شود ای نه؟

استاد: طبق فتوای اخیر ایشان ای قبلی؟

شاگرد: طبق همین روایت عرض می‌کنم. اگر غیم در بلاد غربیه باشد، ولی در بلاد شرقی‌های که اتحاد افق ندارد دیده شود، این اطلاق شامل آن می‌شود یا نه؟

استاد: نه. چون ایشان طبق مبنای اخیرشان می‌گویند شما باید در شهر خودت ببینی؛ اگر در عرض شمالی هستی، اما کسانی که در عرض کمتر هستند... .

شاگرد: منظورم تنها اطلاق این روایت است. یعنی فقط دید مانع غیم هست... .

استاد: مانع غیم هست، بلد دیگر تنها باید این ستر شما را جبران کند. اگر شما بلد غربی باشید ولی در بلد شرقی هلال را ببینند اما نمی‌توانند این غیم شما را جبران کند. بلکه می‌گوید من هلالی را دیدم که در بلد شما که غربی هستید ولی عرض شما بیشتر شمالی است، این هلال را ندانستید. ایشان می‌گویند ما قبول نداریم.

شاگرد۲: این توضیح را دادند تا مصب سؤال را هلال پشت ابر قرار بدهند، نه وجود یا عدم هلال. مصب سؤال این است که می‌دانم هلالی هست اما نمی‌دانم غیم مانع شده یا نه؟

استاد: نه، اگر این بود که خلاف حرف ایشان می‌شد. این دیگر نیازی به سؤال نداشت.

شاگرد۲: فرض می‌کنم هلال هست، یعنی شک می‌کنم که این ساتر مانع شده و هلال هست یا هلال نیست.

استاد: «عن الهلال یغم علینا»، یعنی نه اینکه می‌دانم هلال هست و فقط غیم بر من وظیفه می‌آورد یا نه. اینکه قطعی است ابر مانع نیست. پس «عن الهلال یغمّ» یعنی این غیم نمی‌گذارد که ببینم هلال هست یا نیست. حضرت هم جواب می‌دهند شما نگرد؛ وظیفه‌ای نداری. مگر بلد دیگر همین هلالی که شما پشت غیم داری ولی به واسطه غیم آن را نمی‌بینی، آن بلد به تو بگوید پشت غیم هلال بود. به خلاف اطلاقی که استادشان می‌خواهند بگیرند. استادشان می‌گویند اگر غیم هم نبود شما قطعاً هلال نداشتید. اما اگر پنج ساعت بعد برای اهل بلدی هلال طلوع کرد، «شده اهل بلد». ایشان می‌گویند این کجا اطلاق دارد؟!

شاگرد: اگر این بلد دیگر هم افق نبود چه؟

استاد: بلد آخری که قاطع هستیم، شما در شهرتان هلالی پشت غیم نداشتید؛ غیم هم نبود نمی‌دیدید. در بلد آخر قطعاً هلال دارند، شما هم قطعاً هلال ندارید... .

شاگرد: شما قید اضافه می‌کنید.

استاد: نه، معنای اطلاق این است. این اطلاقی که شما می‌گویید یکی از مصادیقش این است. از آقای خوئی سؤال کنید در قم ما قطعاً هلال نداریم. یعنی اصلاً از تحت‌الشعاع بیرون نیامده است. اما در اسپانیایی که در شب با ما شریک است، قطعاً هلال دارند و هلال را می‌بینند، ایشان می‌گفتند کافی است. می‌گوییم ما قطعاً در قم هلال نداشتیم، می‌گویند نداشته باشیم. ایشان می‌گویند آیا اطلاق روایت آن را هم می‌گیرد؟ روایت می‌گوید «یغمّ علینا»؛ اینجا ابر است و نمی‌بینیم. یعنی اگر ابر نبود باید ببینیم که هلال داریم.

شاگرد: گویا مصادره دارد. یعنی وقتی می‌گوید شما نمی‌بینید و بعد آن جا می‌بینند، یعنی مبنای خودم را در سؤال اشراب می‌کنم. شما دارید و آن ندارد.

استاد: نه، این هایی که شما می‌فرمایید در این نیست. ایشان می‌گویند چون سؤال او از ساعت احتمالی غیم برای هلال محتمل است، حضرت هم می‌فرمایند وظیفه‌های ندارید. اگر مصب سؤال تو محل دقت تو را بلد دیگری جبران کرد، یعنی بلد دیگر این غیم را از چشم تو برداشت و گفتیم هلال بوده اما غیم نگذاشت که ما ببینیم. بلدی که مشکل تو را برطرف کند، نه اهل بلدی که هیچ مشکلی را از شما برطرف نمی‌کند. شما هم در زمان غروب خودتان قطعاً هلال ندیدید. او پنج ساعت بعد هلال خودش را می‌بیند. حضرت بگویند آن هلال پنج ساعت بعد که شما قطعاً ندیدید برای شما کافی است.

شاگرد۲: کاشف بر این است که در این بلد بوده؟

استاد: آقای سیستانی این را می‌گویند. چون سؤال او از غیم است. می‌گوید ما ابر داریم و نمی‌بینیم. می‌فرمایند تو هم نگیر. بله اگر بلد دیگری ابر نداشتند و هلال تو را دیدند، کافی است. نه اینکه هلال را دیدند ولی قطعاً هلال شما نیست. این اطلاق را از کجا می‌آورید؟ اینکه اهل بلدی هلال را دیدند ولو قطعاً اگر غیم هم نداشتید هلال هم نداشتید. خوب توجه کنید اطلاق گیری دقیقی است.

شاگرد: بلد شرقی که با بلد غربی اشتراک افق ندارد، این مشکل غیم را بر نمی‌دارد؟

استاد: روی مبنای ایشان نه. ایشان می‌گویند در وقت غروب در بلد خودتان هلال قابل رؤیت داشته باشید، اما در بلد غربی با عرض بیشتر شما هلال ندارید.

شاگرد: قرار است فقط از این روایت اطلاق‌گیری کنیم. نه اینکه جای دیگری برویم.

استاد: خب اطلاق این روایت این است: ایشان می‌گویند هر کجا بلد آخر می‌تواند مشکل غیم شما را جبران کند، کافی است. ایشان هم قبول دارند. لذا ایشان می‌گویند بلد شرقی نمی‌تواند مشکل غیم بلد غربی را که عرض بیشتری دارد جبران کند، چون در بلد غربی که عرض شمالی بیشتری دارد اگر غیم هم نباشد نمی‌بینند. قطعاً نمی‌بینند. فتوای اخیر ایشان این است. می‌گویند شما در کابل می‌بینید اما با اینکه لندن غربی است چون عرضش شمالی‌تر است، واقعاً هلال ندارید.

شاگرد: عرض آن را بیشتر نکنید، تنها اشتراک در افق ندارند. عرض آن را تغییر ندهید.

استاد: آن جا هم عین همین است. هیچ تفاوتی نمی‌کند.

شاگرد: فرض من به این صورت است: در بلد شرقی دیده‌اند، در بلد غربی چون غیم بوده ندیده‌اند، اما اگر نبود می‌دیدند. درعین‌حال اتحاد در افق هم ندارند.

استاد: این تفاوت بین فرض شما است. اشتراک در افق از موارد قطعی است که ایشان هم قبول دارند. می‌گویند در بلد شرقی ببینند، اما در بلد غربی اشتراک افق به‌معنای قرب نیست ولی به این معنا هست که بلد غربی‌ای است که کاشف از این است که هلال در آن کاشف از این است که قطعاً برای بلد شرقی هم هلال بوده، ایشان قبول دارند. تصریح می‌کنند. در فتوایشان هم هیچ مشکلی ندارند. حتی اگر صدها کیلومتر فاصله باشد. ایشان روی مبنای اشتراک افق این را قبول دارند. در بلد شرقی ندیدند؛ مثلاً در کابل ندیدند، به‌طوری‌که غیم نبود و مطمئن هستیم که این هلال در اسپانیا قابل رؤیت است، چون عرضشان متفاوت نیست. این را می‌گویند من که قبول دارم. تصریح می‌کنند. این از مسلمات فتوای ایشان است.

شاگرد: در اینجا اشتراک شرط نیست.

استاد: ایشان می‌گویند باید غیم را جبران کند. بلد شرقی هزاران کیلوتر آن طرفتر، می‌تواند مشکل غیم بلد غربی هزاران کیلومتر آن طرفتر را جبران کند. چون هلالی که در آن جا هست، در آن جا هم هست. هلال قابل رؤیت دارد.

شاگرد۲:... .

استاد: بله، بلاد غربی خیلی روشن است. نکته‌ای که ایشان از آن عدول کردند این بود: مطلق می‌گفتند بلد شرقی برای غربی مطلقاً کافی است. اما بعد دیدند نه. بعضی بلاد هست با اینکه شرقی است و ماه هم دارند، اما بلد با اینکه غربی است ولی واقعاً ماه ندارند. ایشان می‌گویند در اینجا دیگر فتوای ما کافی نیست.

شاگرد: عرف به این چیزها دسترسی دارند؟

استاد: بله، به نظرم تبدل فتوای ایشان بعد از مرجعیت ایشان است. آن هم به خاطر سؤالات متعددی که از بلاد با عرض متفاوت به محضر ایشان آمد. دیدند روی مبنای خودشان چاره‌ای ندارند. در بلاد شرقی دیده‌اند و آن بلد غربی است اما واقعاً هلال ندارند. از نظر علمی هلال ندارند. گفتند خب وقتی هلال نداری هیچی. بعد می‌گویند خب سه روز می‌شود! می‌گویند اولاً معلوم نیست سه روز شود، ثانیاً اگر سه روز هم شد بشود. در جواب آقای سند گفتند سه روز هم شد بشود.

شاگرد: ضمیر «رأوه» به چه چیزی می‌خورد؟

استاد: به هلال.

شاگرد: هلالی که برای آنها است؟

استاد: هلالی که «غُمّ» است. نه هلالی که هنوز نبود، ولی پنج ساعت بعد در اسپانیا ببینند. ایشان می‌گویند هلالی که در میان غیم است، آن را ببینند.

شاگرد۲: مبنای آقای سیستانی می‌تواند به این دلیل باشد که وصف مفهوم ندارد و بعد در اینجا بخواهد از وصف «یغمّ علینا» به این صورت مفهوم‌گیری کنند؟

استاد: مفهوم غیر از اطلاق است. ببینید اطلاق به مطلب ناظر است. آقای خوئی فرمودند «فی مقام البیان». ایشان هم می‌گویند در مقام بیان رفع غیم است، نه مقام بیان هر بلد دیگر ولو «لم یغم». لذا مسأله مفهوم نیست. مسأله این است که اطلاق در اینجا تام هست یا نیست. تا این اندازه به گمان من قرینه داخلیه خوبی است، برای اینکه اطلاق را از دست مرحوم آقای خوئی بگیرند. تا اندازه‌ای که من می‌فهمم. حالا اگر شما فرمایشی دارید بفرمایید.

تا یادم هست این را بگویم. آقای جواهری کتابی دارند که به نظرم مفصل این «اسئله» را جواب می‌دهند. شاید آشیخ محمد باشند. در فدکیه گذاشته‌ام. عبارات بلندبالایی دارند که به این «اسئله» جواب می‌دهند. حالا این را چه جوابی می‌دهند نشد ببینم.

شاگرد: جواب را می‌فرمایید؟

استاد: بنا نیست هر چیزی جواب داشته باشد. جواب را بگویم ولو نداشته باشد؟!

شاگرد: اگر ذکر «غمام» در جواب امام بود فرمایش شما درست بود، ولی چون در سؤال سائل است، معلوم نیست جواب امام ناظر به این باشد. حداقل این است که با هم مبنا قابل جمع است.

استاد: درست است. اگر جواب مطلق باشد و سؤال مورد باشد، مورد مخصص نیست. شاید هم در کلاس به همین صورت جواب بدهند. می‌گویند جواب که مطلق است، این هم مورد است، مورد که مخصص نیست. این درست است اما این جواب این حرف نمی‌شود. وقتی جواب ناظر به سؤال است و برای رفع نقطه اصل سؤال است، اینجا جواب، مطلق نمی‌شود. نه اینکه مطلق باشد و آن مورد باشد.

شاگرد: این چیزی را اثبات نمی‌کند.

استاد: یعنی درجایی‌که قاطع هستیم حلال نیست و غیم هم نبود، حلال نبود. حضرت می‌گویند اگر اهل بلد آخر دیدند شما قضا کنید؟!

شاگرد: ثبوتا که ممکن است.

استاد: ثبوتا بله، اما صحبت سر اطلاق است. ما می‌خواهیم به اطلاق کلامشان به امام نسبت بدهیم. اصالة الاطلاق به چه معنا است؟ می‌خواهیم بر امام علیه‌السلام احتجاج کنیم. بگویی‌م شما فرمودید. شما فرمودند «اهل بلد». می‌توانیم این را به امام نسبت بدهیم؟ و حال اینکه می‌گویند من گفتم شهری که ابر است، و بلد دیگری ابر ندا‌شتند و هلال شما را دیدند. شما می‌گویی‌د با اینکه ابر ندا‌شتیم و قطعاً هم هلال ندا‌شتیم اگر در اسپانیا دیدند کافی است. من کجا می‌خواهم این را بگویم؟! اصالة الاطلاق یعنی ما می‌خواهیم بر گوینده کلام احتجاج کنیم. وقتی اینجا جواب ناظر به مشکل ساءل است، دارد مشکلی را حل می‌کند. نه اینکه بخواهد یک قاعده کلیه‌ای را بگوید ولو سؤال نبود. سؤال مورد نیست. سؤال مشکلی دربردارد که جواب ناظر به رفع آن اشکال است. وقتی جواب ناظر به رفع آن اشکال است که مسأله «غیم» هست، این قرینه متصله می‌شود.

شاگرد۲: یعنی هر جا دیده شد در اینجا هم باید دیده شود.

استاد: بله، مبنای حاج آقا همین است.

شاگرد۲: اما چه بسا در اینجا دیده شود ولی در آن جا دیده نشود.

استاد: ببینید بحث ایشان دقیقاً همین است. می‌گویند اگر فرض بگیریم شهری که غیم داشت، صاف بود و بلد آخر را هم فرض بگیریم صاف بود. در بلد دیگر دیدند ولی در آن بلد ندیدند، ایشان می‌گویند واقعاً ماه برای آن‌ها داخل نشده است.

شاگرد۲: ایشان فرض گرفته‌اند که همافق هستند.

استاد: نه. فرض ایشان همافق بودن نیست که بگویند مصادره کرده‌اند. فرض ایشان این است که شارع می‌گوید وقت غروب شهر خودت باید هلال قابل رؤیت داشته باشی. حالا جواب ایشان را بدهید. اینکه مصادره نیست. ایشان می‌گویند شارع می‌گوید هلال، میقات قابل دسترس مردم است، پس برای اینکه میقات سهل الاتوال باشد در شهر خود و در وقت غروبت هلال قابل رؤیت داشته باشی. هر روایتی بگوید ولو تو هلال قابل رؤیت نداشتی اما شهر داری، ایشان می‌گویند خلاف میقاتیت است.

شاگرد۲: ایشان شهر را هم افق می‌گیرند که این حرف را می‌زنند.

استاد: درست است. هم افق روی مبنای خودشان است.

شاگرد2: درحالی‌که این وارد کردن چیزی در روایت است.

بازبینی #1
ایجاد شده 9 مه 2026 15:02:04 توسط ... .
به روزرسانی شده 9 مه 2026 15:05:30 توسط ... .